بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 دی 1394.

خب در مورد آیه شریفه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها صحبت می کردیم. نتیجه بحث تا اینجا این شد که خود این آیه شریفه با قطع نظر از روایات، مفادش عدم تکلیف بما لا یطاق هست. اما حالا آیا روایاتی داریم که بر خلاف این معنا از آن استفاده می شود یا خیر؟ ما خب یک سری روایات را در جلسه قبل خواندیم عمده این ها یک روایتی هست از عبد الاعلی که در جلسه قبل روایت را خواندیم. مرحوم نائینی در مورد این روایت فرموده بودند که چون در روایت آیه شریفه را بعد از علی الله البیان ذکر کرده بود استفاده می شود که علت اینکه آیه تطبیق شده است این هست که بیان شرط تنجیز تکلیف هست که ما عرض می کردیم که اگر علی الله البیان بلا فاصله بعد از آن آیه آمده بود خب ممکن بود. ولی اگر بعد از این لا یکلف الله نفسا الا وسعها آمده است و این پیداست که مربوط به تکلیف غیرمقدور است. حالا برای روشن شدن این معنای این آیه یک روایتی را روایت عبد الرحیم قصیر را بخوانیم تا روشن شود. من قبل از روایت عبد الرحیم قصیر یک نکته ای را بحث کنم که این است. یک بحث قدیمی در کلام بوده است. بحث معرفت. بحث معرفت از شاخه های بحث جبر و اختیار هست که از مباحث اصلی بحث توحید است. خب یک بحث کلی مطرح هست که آیا انسان ها اختیار دارند یا خیر. اشعری ها قائل هستند که انسان ها اختیار ندارند و فقط خداوند هست که افعال را هدایت می کند و انجام می دهد. افعال مخلوق خداوند است. اما معتزله می گویند که نه، اختیاری وجود دارد. اینکه معتزله می گویند اختیاری وجود دارد معنایش این نیست که تمام افعال انسان اختیاری هست در اینکه بعضی از افعال غیر اختیاری هست بحثی نیست. بحث معتزله این است که فی الجمله اختیاری برای انسان ساقط است. اما در مورد مصادیق بحث جداگانه ای هست که فلان فعل آیا اختیاری هست یا اضطراری و جبری. در این فضا بحث خاصی در مورد معرفت وجود دارد که آیا خصوص معرفت جزو افعال اختیاری هست یا جزو افعال اضطراری است؟ من حالا اینجا کلامی که مرحوم شیخ طوسی در اوایل المقالات آورده است. این را عرض می کنم. در اوایل المقالات صفحه 61 می گوید

القول فی المعرفه. و اقول ان المعرفه لله تعالی اکتساب. ایشان می گوید که اختیاری است نه اضطراری. و کذلک المعرفه بانبیاء علیهم السلام و کل غائب و انه لا یجوز الاضطرار الی معرفه شیء مما ذکرنا و هو مذهب کثیر من الامامیه و البغدادیین من المعتزله خاصه.

کثیر من الامیامیه یعنی بعضی از امامیه در مورد معرفت قائل به اضطرار هستند حالا بعد این که کدام یک از امامیه به این قول قائل هستند را بعدا صحبت می کنیم. و البغدادیین من المعتزله خاصه و یخالف فیه البصریون من المعتزله.

معتزله دو طایفه اصلی دارند. بغدادی ها و بصری ها. نظریات شیخ مفید با نظریات بغدادی های معتزله خیلی نزدیک هست تا جایی که بعضی ها امثال شیخ مفید را گفته اند که از معتزله تأثیر گرفته است. مرحوم شیخ مفید یک رساله ای دارد در اینکه می خواهد بگوید بغدادی های معتزله از ائمه ما مطالبشان را گرفته اند. یکی از کتاب های شیخ مفید موافقت بغدادی های معتزله با روایات ائمه معصومین هست و بر خلاف آن چیزی که گاهی اوقات در کتاب ها مطرح می شود کتاب نظریات کلامی شیخ مفید که مارتین نوشته است روی این اساس هست که شیخ مفید از معتزله مطالب را گرفته است ولی شیخ مفید می گوید برعکس بغدادی های معتزله، اینها از ائمه ما مطالب را اخذ کرده اند.

و یخالف فیه البصریون من المعتزله و المجبر و الحشویه من اصحاب الحدیث. خب این روایت حالا من روایت را می خوانم. روایت عبد الرحیم قصیر را بعد برای توضیح این روایت نیاز دارد یک عبارتی من از مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری در مورد دیدگاه های مختلفی که در مورد معرفت در اینها وجود داشته است را و قسمتی از آن عبارت را می خوانم.

روایت این هست که حالا بحث سندی اش را بعدا اشاره می کنم.

**عن عبد الرحيم القصير قال كتبت على يدي عبد الملك بن أعين إلى أبي عبد اللّه عليه السّلام جعلت فداك! اختلف الناس في أشياء قد كتبت بها إليك، فإن رأيت جعلني اللّه فداك أن تشرح لي جميع ما كتبت إليك، اختلف الناس جعلت فداك بالعراق في المعرفة و الجحود،**

اینکه شخصی علم به خدا دارد یا علم به خدا ندارد

**فأخبرني جعلت فداك أ هما مخلوقان؟. و اختلفوا في القرآن، فزعم قوم:**

**أنّ القرآن كلام اللّه غير مخلوق، و قال آخرون: كلام اللّه مخلوق. و عن الاستطاعة أقبل الفعل أم مع الفعل؟ فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه و رووا فيه. و عن اللّه تبارك و تعالى هل يوصف بالصورة أو بالتخطيط؟**

آیا به صورت و، تخطیط به نظرم نمی دانم دقیق یعنی چه به معنای مثلا تجسیم و اینجور چیزها فکر می کنم باید باشد

**فإن رأيت جعلني اللّه فداك أن تكتب إليّ بالمذهب الصحيح من التوحيد. و عن الحركات أ هي مخلوقة أو غير مخلوقة؟ و عن الإيمان ما هو؟**

این ها بحث هایی است که در کلام آن موقع جدی مطرح بوده است و بحث بوده است در میان خود شیعه هم اختلاف بوده است از روایت های زیادی که در رجال کشی و سایر جاها وارد شده است استفاده می شود که بین متکلمین شیعه در اینجور مسائل اختلافاتی بوده است و این مورد بحث بوده است.

چند تا بحث های مختلف هست بحث معرفت است بحث قرآن هست که مخلوق هست یا خیر. بحث مخلوق بودن یا نبودن قرآن از بحث های بسیار قدیمی کلامی و اصلا بحثی هست که جنبه سیاسی هم پیدا کرده بوده است. خلیفه طرفدار مخلوقیت قرآن می شده و هر کس می خواسته را می کشته و یک شخصی آن طرفی بوده. محنة القرآن تعبیر می کردند و امثال آنها. داستان که قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق. همچنین بحث استطاعت خیلی از روایت هایی که در بحث حجب در باب استطاعت به آن تمسک می کنند اصلا فضا فضای فقهی نیست و فضای کلامی است و بعضی از فقهای ما یک اشتباهی کرده اند در فهم این روایات و این روایات اصلا به فضای فقهی کار ندارد و فضایش کلامی هست و بحث آن کلامی است.

و بحث تجسیم آیا خداوند جسم است یا خیر که آن هم مورد بحث هایی بوده است و احیانا چیزهایی به بعضی از قدمای نسبت داده شده است که حشام بن الحکم که در روایت های ما همین نسبت ها مطرح هست. درست یا نادرست در روایت های ما هم به هر حال نقل آن نسبت ها هست. و همچنین عن الحرکات أی مخلوقه غیر مخلوقه. همان بحث در واقع جبر و اختیار هست که حرکاتی که از اشخاص سر می زند این حرکات را خدا خلق می کند یا خود افراد ایجاد می کنند. و اینکه ایمان. ایمان فقط فعل است ایمان فقط اعتقاد هست یا عمل هم جزو ایمان هست. یک بحث هایی هست که فاسق مؤمن هست یا کافر آن بحث منزلة البین المنزلتین که معتزله دارند از فروع همین بحث ایمان و حقیقت ایمان هست. حالا چیزهای دیگرش را من کار ندارم و آن قطعه ای که مربوط به بحث ما هست را می خوانم.

**فكتب عليه السّلام على يدي عبد الملك بن أعين:**

**سألت عن المعرفة ما هي، فاعلم رحمك اللّه أنّ المعرفة من صنع اللّه عزّ و جلّ في القلب مخلوقة، و الجحود صنع اللّه في القلب مخلوق، و ليس للعباد فيهما من صنع، و لهم فيهما الاختيار من الاكتساب، فبشهوتهم للإيمان اختاروا المعرفة فكانوا بذلك مؤمنين عارفين، و بشهوتهم للكفر اختاروا الجحود فكانوا بذلك كافرين جاحدين ضلّالا و ذلك بتوفيق اللّه لهم و خذلان من خذله اللّه، فبالاختيار و الاكتساب عاقبهم اللّه و أثابهم.**

خب من یک توضیحی قبل از این در مورد این روایت بدهم. در بحث جبر و اختیار اینکه بحث امر بین الامرین چیست؟ یک پیش فرضی در معتقدین به جبر و معتقدین به اختیار وجود داشته است و آن پیش فرض این است که یک شیء نمی تواند مقدور قادرین باشد. این را به عنوان یک پیش فرض پذیرفته اند بنابراین افعالی که از عباد سر می زند این افعال مقدور بین قادرین چون نمی تواند باشد یا باید مقدور خداوند باشد که جبری ها اینجوی می گویند یا مقدور عباد باشد دیگر مقدور خدا نباشد که اختیاری ها و معتزله می گویند. امر بین الامرین با انکار آن اصل موضوعی شروع می شود که اصلا چه کسی گفته است که یک شیء نمی تواند مقدور قادرین باشد نه، هم این شیء به خدا نسبت داده می شود و هم به عباد نسبت داده می شود ولی این مقدور قدرتین در طول هم هستند و اینکه آن چیزی که ممنوع هست نسبت یک شیء به دو تا قادر در عرض هم هست ولی نسبت طولی آن ها اشکال ندارد و تحلیل حقیقت این بحث هست. که در روایت ما هم که در امر بین الأمرین تکیه می کند بر همین نکته تکیه می کند که چرا می گویید یا خدا یا بنده؟ هم خدا هم بنده. این روایت هم روی همین نکته تکیه می کند و می گوید که ببنید اولا معرفت من صنع الله مع المخلوقه. خدا هست که معرفت را خلق می کند پس نسبت به خدا هم دارد. و الجحود صنع الله فی القلب مخلوق. و لیس للعباد فیهما من صنع. عباد خودشان از پیش خودشان ایمان و جحود را ایجاد نمی کنند. ایجاد ایمان و جحود از ناحیه خداوند است. لکن با همه این حرف ها و لهم فیهما الاختیار و الاکتستاب. اینکه مخلوق خدا هست اختیار بنده را سلب نمی کند. هم مخلوق خدا است و هم اختیار بنده در آن وجود دارد. **فبشهوتهم للإيمان اختاروا المعرفة**. اراده انسان نسبت به ایمان هست که دخالت دارد در اختیار معرفت **بشهوتهم للكفر اختاروا الجحود فكانوا بذلك كافرين جاحدين ضلّالا و ذلك بتوفيق اللّه لهم و خذلان من خذله اللّه،** در انتخاب ایمان و کفر بحث توفیق و خذلان خدا هم مطرح هست ولی باز **فبالاختيار و الاكتساب عاقبهم اللّه و أثابهم.**

تکیه کلی در این روایت این هست که ایمان و جحود همچون دیگر افعالی که از انسان سر می زند افعال اختیاری هستند که افعال اختیاری از یک طرف به خدا نسبت داده می شوند و از یک طرف به بنده نسبت داده می شوند که در یک روایتی از امام رضا (ع) است «یابن آدم انت الذی تشاء ما تشاء» من تو را جوری قرار دادم که تشاء ما تشاء یک روایتی از امام رضا هست که روایت قشنگی است در این زمینه. حالا اینها بماند.

بحث معرفت، بحثی که آنجا مطرح بوده است این بحث بوده است که آیا معرفت اختیاری یا غیر اختیاری است. حالا قبل از اینکه روایت عبد الاعلی را بخوانم یک عبارتی در مقالات السلامیین. آن بحث که مقدور بین قادرین می تواند باشد و جبر اختیار و اینها را به خصوص من داشتم نگاه می کردم اقتصاد شیخ طوسی بر همین تکیه می کند وقتی می خواهد جبر اختیار را. می گوید اشیاء مقدور بین قادرین می تواند باشد. آن را ببینید بحث جالبی است.

این بحث معرفت از بحث های بسیار قدیمی بوده است که از اولین متکلمین عقل گرایی که در شیعه وجود داشته اند این بحث مطرح بوده است. قدیمی ترین حتی کتاب در این مورد می نوشتند و اینها. کلمه کتاب هایی که در معرفت نوشته می شده است مربوط به این قضیه بوده است. یک توضیحی بدهم متأسفانه بسیاری از این کتاب ها در اختیار ما نیست که بتوانیم دیدگاه این متکلمین را دقیق بشناسیم و حتی اینکه آیا این کتاب هایی که اینها نوشته اند دقیقا مربوط به این بحث کلامی هست یا به بحث دیگر مربوط نمی شود این را هم دقیق نمی توانیم تشخیص بدهیم چون کلمه معرفت گاهی اوقات کتاب هایی که می نوشتند در بحث معرفت اشاره به مقامات ائمه بوده است. معرفت در فضائل ائمه و امثال اینها. ولی بعضی وقت ها معرفت به همین بحث های کلامی وابسته بوده است. تشخیص اینکه این مربوط به کدام بحث هست یکی با توجه به وضعیت آن نویسنده که آیا متکلم هست یا محدث و مورخ و امثال اینها است روشن بشود. یکی اینکه سیاق کتاب هایی که به آن نسبت داده شده است. اگر در سیاق بحث های کلامی مانند توحید و استطاعت و بداع و مشیت و قدرت، در این سیاق ذکر شده باشد معرفت به معنای معرفت این بحث کلامی است ولی بعضی چیزها هست که اصلا به این بحث مربوط نیست. چند نمونه اش را یادداشت کرده ام نجاشی در ترجمه ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی صفحه هفده رقم نونزده می گوید **«عمل كتاب المعرفة و فيه المناقب المشهورة و المثالب».**  در مناقب المثالب است.یا در ترجمه احمد بن علی عقیقی می گوید کتاب المعرفه. یا در ترجمه احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن دول القمی، کتاب المعرفه. اینها هیچ کدام اگر نگوییم شواهد داریم که مربوط به این بحث کلامی نیست لااقل اینکه بگوییم مربوط به این بحث کلامی است نیست. یا مثلا کتاب المعرفه نجاشی صفحه 389، 1049. به نظرم در شرح حال صدوق است. کتاب المعرفه فی فضل النبی و امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام. اینها یک سری مواردی هست که یا به اصطلاح مشخص است که در مورد فضائل و مناقب هست یا مبهم. موارد دیگری هم هست که من یادداشت نکردم. اما مواردی که مربوط به این بحث کلامی هست در شرح حال حشام بن حکم هست. کتاب های هشام بن حکم را که در نجاشی ذکر می کند صفحه 423 رقم 1364 می گوید کتابه الجبر و القدر بعد کتاب های دیگرش را ذکر می کند و کتابه القدر. کتابه الالفاظ. کتابه الاستطاعه کتابه المعرفه. استطاعت همین بحثی بود که در این روایت هم به آن اشاره شده بود. نجاشی صفحه 433 رقم 1364. در فهرست شیخ به همین ترتیب کتاب ها را اوده است به جای کتاب الالفاظ کتاب الالطاف دارد. شاید آن درست تر هم باشد. که اشاره به قاعده لطف و این ها هست. کتاب الالطاف دارد فهرست شیخ 494 رقم 783. بعضی ها گفته اند اولین کسی که در مباحث اصولی کتاب نوشته است حشام بن حکم است که در مباحث الفاظ کتاب نوشته است به این تمسک کرده اند. که من یک مقاله ای که در مورد ریشه های علم اصول نوشته اند آن جا چند نکته را متذکر شده اند یکی این که بحث الفاظ هم در علم اصول مطرح است هم در علم کلام. این ممکن است ناظر به آن بحث علم کلام باشد نه ناظر به بحث علم اصول ولی عمده یک اشکال دوم اینکه اصلا معلوم نیست این کتاب الفاظ هم داشته باشد. دقیقا در فهرست شیخ به جای الفاظ الطاف هست. ممکن است حتی آن مبحث کلامی که در مورد الفاظ وجود دارد که البته مبحث اصولی تا حدودی با بحث اصولی الفاظ هم نزدیک است ولی اینکه دقیقا حتی همان مبحث را حشام بن حکم نوشته باشد روشن نیست.این یک.

محمد بن نعمان احول معروف به مؤمن الطاق که سنی ها از او به عنوان شیطان الطاق یاد می کنند. این هم کتابی دارد. له کتاب منها کتاب الامامه و کتاب المعرفه و کتاب الرد علی المعتزله فی امامه المفضول. در اینکه رد علی المعتزله فی امامة المفضول این کتاب معرفه ظاهرا به همین بحث مربوط است که بحث با معتزله و امثال اینها هست. فهرست صفحه 388 رقم 595. محمد بن خلیل المعروف به سکاک صاحب حشام بن الحکم و کان متکلم من اصحاب الحشام و خالفه فی اشیآء الا فی اصل امامه. له کتب منها کتاب المعرفه و کتاب الاستطاعه و کتاب الامامه. این هم شاگرد حشام بن حکم بودن و هم در ردیف استطاعت و اینها ذکر کرده اند به این بحث چیز معروف است. فهرست صفحه 389 رقم 586. یکی هم در ترجمه اسماعیل بن علی نوبختی. اسماعیل بن علی نوبختی از متکلمین برجسته شیعه. کتاب المعرفه دارد که ظاهرا به همین بحث کلامی مربوط است.

سوال: فرمودید به بحث کلامی مربوط بشود دیگر بحث های کلی معرفت باید

پاسخ: بحث اینکه آیا معرفت اختیاری است اضطراری هست؟ روی این بحث. بحث اینکه معرفت چی هست.

سوال: نه می خواهم عرض کنم که اگر کلامی باشد چجور ناظر به بحث ما نیست و استفاده های...

پاسخ: نه حالا آن که استطاعت مربوط به آن نیست آن را حالا نمی خواهم وارد بحث آن بشوم. حالا من در مورد این روایت می رسم و بر می گردیم آن روایت را توضیح می دهم در موردش.

در ترجمه علی بن احمد ابو القاسم الکوفی می گوید کتاب الرد علی من یقول ان المعرفه من قبل الموجود. این عبارت را نمی دانم اگر من قِبل الموجود باشد ممکن است مراد این باشد. مراد از موجود یعنی ممکن. یعنی کسی که قائل هست که معرفت من قبل الموجود هست یعنی این موجوداتی که در عالم هستند اینها معرفت را ایجاد می کنند و از جانب خدا نیست. من قبل الموجود هست. و امثال اینها. اگر من قبل الموجود باشد اشاره به همین بحث کلامی هست. من احتمال می دهم ممکن است من قَبل الموجود باشد. کسانی که قائل هستند که قبل از اینکه انسان موجود بشود معرفت وجود داشته باشد. معرفت فرع وجود نیست یک امر عزلی هست و آن هم ممکن است به آن بحث یک بحث دیگری است. الا ای تقدیر به بحث کلامی و اینها مربوط است. به خصوص آن نسخه موجود که ان المعرفه من قبل الموجود دقیقا به همین بحثی که مورد بحث ما هست که آیا معرفت مخلوق خدا هست یا مخلوق بنده؟ موجود یعنی بنده. کأنه کسی که قائل هست به معرفت من قبل العباد، موجود یعنی عبد، بنده. محمد بن حسین بن ابی الخطاب نجاشی صفحه 336 رقم 897 در کتاب هایش کتاب توحید، کتاب معرفة و البداع، کتاب الرد علی اهل القدر. در ترجمه اسماعیل بن محمد المخذومی نجاشی صفحه 31 رقم 61 فهرست صفحه 30 رقم 35 له کتاب التوحید کتاب المعرفه کتاب الصلوة کتاب الامامه. این که در ردیف بعد از توحید بحث کتاب المعرفه هست نه در ردیف کتاب الامامه نشانگر این هست که این معرفت به آن بحث توحید مربوط هست نه به بحث امامت. که همین بحث کلامی است.

عبدلله بن جعفر حِمیری در نجاشی صفحه 219 رقم 573 از کتاب هایش می گوید کتاب التوحید و البداع و الارادة و الاستطاعه و المعرفه که همه همین بحث کلامی است. نجاشی صفحه 219 رقم 573.

در ترجمه علیم بن حاتم قزوینی در نجاشی صفحه 263 رقم 688 می گوید کتاب التوحید و المعرفه که مربوط به این بحث کلامی است. در ترجمه فضل بن شاذان هم یک مطلبی را مطرح کرده است که ظاهرا ناظر به همین بحث است. معذرت می خواهم در ترجمه حسن بن علی بن فضال می گوید قال الفضل بن شاذان، در فضل بن شاذان یک داستانی از حسن بن علی بن فضال مفصل نقل می کند در ضمن آن می گوید **وَ كَانَ يَجْتَمِعُ هُوَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَجَّالُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ، وَ كَانَ الْحَجَّالُ يَدَّعِي الْكَلَامَ وَ كَانَ مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ، فَكَانَ ابْنُ فَضَّالٍ يُغْرِى بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِي الْكَلَامِ فِي الْمَعْرِفَةِ**

یغری مثل خروس جنگی ها را که به جان هم می اندازند اغراء یغری بین الکلاب برای دعوا کردن و به جون هم انداختن و خروس جنگی کردن یغری یعنی این.

بعد می گوید که فَكَانَ ابْنُ فَضَّالٍ يُغْرِى بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِي الْكَلَامِ فِي الْمَعْرِفَةِ

ظاهرا به همین بحث کلامی مربوط است. و کان یجیبنی جوابا سدیدا.

خیلی هم خلاصه چیز بود آدمی بود که خوب جواب میداد و خیلی می پسندید فضل ابن شاذان حرف های ابو محمد بن حجال را. نجاشی صفحه 35 حدیث 72. خب این بحث هایش متاسفانه از این کتاب ها و این بحث ها هیچی در اختیار ما نیست که بدانیم این ها بحث ها و نظریاتشان چه بوده است و امثال اینها. در کتاب های اهل تسنن دیدگاههایی به اینها نسبت می دهند حالا چقدر اینها درست است یا نادرست است من نمی دانم. این که حالا در حد نقلیاتی که چیز دارند. توی مقالات السلامیین ابو الحسن اشعری متوفی 330. ابو الحسن اشعری تقریبا معاصر کلینی است. کلینی 328 یا 329 از دنیا رفته است و ابو الحسن اشعری 330 از دنیا رفته است که اشاعره به اینها نسبت داده می شوند. البته این توضیح را بدهم اشاعره که الآن می گویند اشعری و معتزلی اشعری و معتزلی دقیقا چیز هم نبوده اند عنوان معتزله خیلی قدیمی است از زمان حضرت امیر ایجاد شده است. مقابل معتزله اصحاب الحدیث بوده اند. اصحاب الحدیث خیلی عقل گرا نبودند و اهل استدلال نبودند در واقع اصحاب حدیث نوین اشاعره بودند که با استدلالات عقلی دیدگاه های اصحاب حدیث کهن را زنده می کردند. یعنی اشعری کسی هست که همان دیدگاه های اصحاب حدیث را زنده کرده است ولی با استدلالات و برهان ها و کلام و امثال اینها. این است که در واقع این دو تا باید یک مقداری از هم جدا بشود. اصلا اصحاب حدیث به استدلال و بحث و اینها معتقد نبودند. به خلاف اشعری که اشعری ها همان دیدگاه های اصحاب حدیث را اثبات می کردند ولی با چهارچوب کلامی و بحث و نظر و امثال اینها. به هر حال ابو الحسن اشعری یک بحثی دارد در مورد، می گوید اختلفت الروافض فی النظر و القیاس این مراد از نظر و غیاث استدلال عقلی است. همچنان که روشن می شود نه غیاثی که در فقه مطرح است. چون آخر همین عبارت تصریح می کند که روافض در فقه قائل به چیز نیستند قائل به این، می گوید هشت فرقه هستند روافض نسبت به نظر و غیاث شروع می کند فرقه ها را ذکر کردن و آخرش می گوید که و قالت الروافض باجمعها بنفی اجتهاد الرأی فی الاحکام و ان کانه. اجتهاد رأی را که غیاث از شاخه های اجتهاد رأی هست آن را در احکام قائل نیستند ولی این بحث در عقائد است. می گوید اختلفة الروافض فی النظر و الغیاث و هم ثمانی فرق. من حالا عبارت هایش را می خوانم و بعد الآن نمی رسم کامل بحث را ادامه بدهم بعد تطبیق آن بر روایت عبد الاعلی باشد برای فردا. فقط یک نکته ای عرض کنم متأسفانه این چاپی که اینجا هست بعضی جاها پیدا است که غلط واضح دارد مثلا دو فرقه را ذکر می کند، دیدگاه آنها دقیقا مثل هم است. مو نمی زند. الفاظ آن هم مثل هم است. این پیدا است که یک گیری این وسط رخ داده است دیگر. حالا می گوید و هم ثمانی فرق فالفرقة اولی منهم و هم جمهورهم یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و ان الخلق جمیعا مضطرون و ان النظر و الغیاث لا یعدیان الی علم و ما تعبد الله العباد بعباد.

خب اولا معارف اضطراری است. خلق مضطر هستند و نظر و غیاث به علم منتهی نمی شود و خداوند افراد را مکلف به نظر و غیاث هم نکرده است. این دو نکته است. یک نکته اینکه اختیاری نیست نکته دوم اینکه افراد مکلف به نظر و غیاث هم نیستند. در مقابل یک دیدگاه دیگری که نقل می کند که اختیاری نیست ولی با این حال مکلف هستند. و الفرقه الثانیه منهم و هم اصحاب الشیطان الطاق. که همین ابوجعفر مؤمن الطاق بود که کتابی در باب معرفت داشت. یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و قد یجوز ان یمنعه الله سبحانه و بعض الخلق فاذا منعها بعض الخلق و عطاها بعضهم کلفهم الاقرار مع منعهم ایاهم المعرفه. با وجودی که اضطراری است حتی آن کسی که خداوند معرفت را در اختیارش نگذاشته است آن هم مکلف است. تکلیف بمالا یطاق را طبق نقل ابو الحسن اشعری جایز می دانسته است. و الفرقه ثالثة منهم و هم اصحاب ابی مالک الحضرمی یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و قد یجوز

این دقیقا مثل قبلی را آورده است و قد یجوز ان یمنعه الله بعض الخلق (فقط کلمه سبحانه آنجا دارد اینجا ندارد.) فاذا منح الله بعض الخلق و اعطاها بعضهم کلفهم الاقرار مع منعهم ایاهم المعرفة

دقیقا مثل هم است. این حتما غلط است مشخص است. الفرقه الرابعه منهم اصحاب حشام بن الحکم. یزعمون ان المعرفه کلها اضطرار بایجاب الخلقه. و انها لا تقع الا بعد النظر و الاستدلال یعنون بما لا یقع منها الا بعد النظر و الاستدلال العلم بالله عز و جل

دقیقا هم من دیدگاه حشام بن حکم را نفهمیدم. اضطرار بایجاب الخلقه یعنی چه و فرق آن با دیدگاه قبلی چیست؟ اضطرار بایجاب الخلقه یعنی چه؟ اینها غلط های چاپی دارد و امثال اینها. و الفرقه خامسه منهم یزعمون ان المعارف لیس کلها اضطرار و المعرفه بالله یجوز ان تکون کسبا و یجوز ان تکون اضطرارا و ان کان کسبا او کان اضطرارا فلیس یجوز الامر بها علی وجه من الوجوه و هذا قول الحسن ابن موسی

حسن ابن موسی نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه که الآراء الدیانات او داشته جزو متکلمین معروف ما هم هست. و الفرقه سادسه که ایشان می گوید که هر دو جور آن هست حالا چه کسب باشد چه اضطرار باشد امر به معرفت جایز نیست حالا چرا توضیح نداده است. و الفرقه سادسه منهم یزعمون ان النظر و الغیاث یؤدیان الی العلم بالله، نظر و غیاث ما را به علم می رساند اضطرار نیست. و ان العقل، ولیکن و ان العقل حجه اذا جائت الرسل. حجت عقل در طول حجیت رسل هست. فاما قبل مجیئهم لیست العقول دلالة ما لم یکن سنة بینه و العقول الله عز و جل و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا

سایر فرق را هم در مقالات الاسلامیین صفحه 51 تا 53 ذکر کرده است. حالا با توجه به این عبارت های مقالات الاسلامیون هم دقت کنید فردا یک توضیحی در مورد این روایت عبد الاعلی می خواهم بدهم که این عبد الاعلی چه می خواهد بگوید و اصلا ناظر به این بحث هایی هست که اینجا وجود دارد. سوال و جواب عبد الاعلی چیست و اصلا هیچ ارتباطی این روایت به بحث ما ندارد و تفسیری هم که مرحوم آقای صدر به تبع مرحوم نائینی کرده است که این مربوط به جزئیات است یا مربوط به کلیات معارف است اصلا این بحث ها ربطی ندارد. کلیات و جزئیات این ها پیش نمی آید.

سوال:...... یا عبد الملک ابن اعین؟

پاسخ: نه آن عبد الملک بن اعین آن کسی بود که واسطه بود در روایت عبد الرحیم قصیر او نامه نوشته بود و نامه را داده بود عبد الملک اعین برده بود. آن عبد الملک اعین از خاندان آل اعین شیبانی برادران زراره هستند این عبد الملک اعین به آنها ربطی ندارد. از یک طایفه دیگر هست. و حالا آن را من فردا یک اشاره به سند های این روایت هم می کنم. یک بحث تفصیلی هم روی سند نمی کنم و همین بحث ها را جمع می کنیم و می رویم روی روایات دیگر. من نمی خواستم همه روایات را بحث کنم ولی به نظرم رسید که آیه مهم تر از همه این آیات که مرحوم آخوند نیاورده است آن بحث حتی یبین ما یتقون است. آن استدلالش خیلی قوی تر از این دو آیه ای هست که آورده شده است و مورد بحث قرار گرفته است. آن روشن تر از این هاست حالا در مورد آن صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد